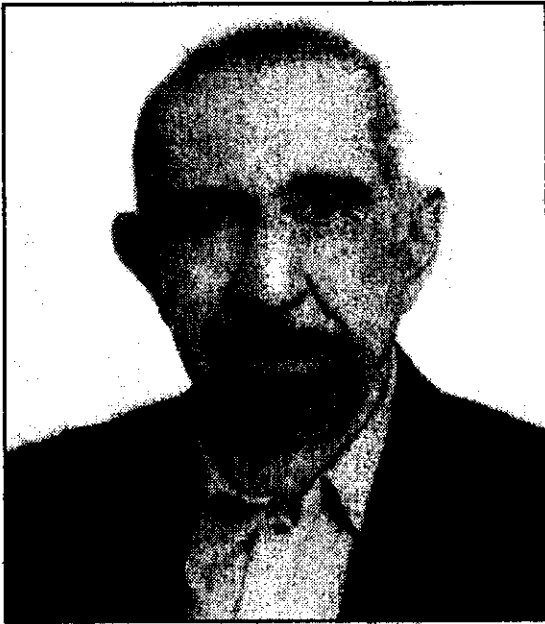


از ترور افشار طوس تا کودتای ۲۸ مرداد



گفت و گو با مهندس حجازی از فعالان نهضت ملی
در دوران حکومت مرحوم دکتر مصدق

۳۰ تیر که افراد تودم‌ای در خانه مانده بودند و حرکت خود جوش مردم امکان کودتا را از میان برد، از روز ۲۵ مرداد توده‌ای‌ها زیر عنوان حرکت مردمی به شدت شهر را متشنج و مقدمات کودتا را فراهم می‌کردند. آن‌ها مجسمه‌ها را پائین کشیده و بعضی مکان‌ها را اشغال انقلابی کرده بودند. ارتش و نیروهای انتظامی نیز شرط تسلط بر اوضاع را خارج کردن مردم از خیابان‌ها - که گروه‌های متشکل توده‌ای در میانشان بودند - اعلام کردند. البته گزارش‌های مردمی هم به مصدق می‌رسید که اوضاع شهر به چه صورت است، اما او به این کار بسنده می‌کرد که به کمک ارتش و شهرداری باین ناآرامی‌ها برخورد کند. البته چون حکومت نظامی برقرار بود، ارتش نقش اصلی را به عهده داشت. تیمسار ریاحی هم گرچه به ظاهر برای برقراری آرامش می‌کوشید، در عمل اقدام جدی انجام نمی‌داد. به شکل طبیعی، دستگاه‌های امنیتی باید کودتای ۲۸ مرداد را هم مانند توطئه نهم اسفند از پیش کشف می‌کردند، اما از آنجا که دکتر مصدق فردی مانند سرتیپ افشار طوس را از دست داده بود، از نظر اطلاعاتی دیگر بر جریان توطئه‌ها، اشراف نداشت. این جاست که باید به نقش دکتر بقایی و جریانی که افشار طوس را از صحنه خارج کرد، دقت بیشتری داشته باشیم و کودتای ۲۸ مرداد را صرفاً در همان وقایع چند روز آخر حکومت ملی خلاصه نکنیم.

■ نقش دکتر بقایی را در این روند چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ بعد از آنکه مذاکرات اولین هیئت انگلیسی (به ریاست جکسون) با دولت مرحوم مصدق به نتیجه نرسید و مذاکرات فقط یک ساعت دوام آورد، رئیس هیئت در فرودگاه مهرآباد تاکید کرد که حل اختلاف فی‌مابین با مصدق امکان ندارد. البته بعداً دکتر بقایی سندی را تحت عنوان اسناد خانه سدان منتشر کرد که در آن به این موضوع اشاره شده بود که انگلیسی‌ها به دکتر متین‌دفتری گفته بودند حتی اگر مذاکرات به نتیجه نرسید، سعی کن دو روز ادامه پیدا کند. ظاهراً هدف این بود که این گونه وانمود شود که

■ با توجه به تاثیر مهم کودتای ۲۸ مرداد بر روند جامعه ایران، نخستین پرسش ما از حضرت عالی این است که چرا مرحوم مصدق برخلاف مقاومتش در روز ۲۵ مرداد در مقابل کودتاچیان، در روز ۲۸ به آن شیوه مغلوب شد؟ در ۲۵ مرداد او حتی سرهنگ نصیری را که بعدها رئیس ساواک شد، دستگیر و کودتا را در آن روز خنثی کرد، اما در ۲۸ مرداد برخوردی به ظاهر انفعالی با کودتاچیان داشت و حتی بعداً خودش را معرفی کرد.

□ دکتر مصدق حتی بعد از اینکه رادیو به دست کودتاچیان افتاد و سرتیپ ریاحی بدون دلیل از ستاد ارتش گریخت و آنجا را به کودتاچیان تحویل داد، در خانه خود به مقاومت ادامه داد. تنها پس از آنکه نیروهای نظامی محافظ خانه اش پس از یک جنگ و دفاع سنگین درهم شکستند و گلوله‌های تانک‌ها تمام شد، خود را تسلیم کرد.

■ آیا این امکان وجود داشت که در روز ۲۸ مرداد، مصدق با بسیج مردم و آوردن آنها به خیابان‌ها از کودتا جلوگیری کند؟

□ بسیج او باش و مزدوران کودتا در اولین ساعت صبح ۲۸ مرداد، دقیقاً با هدف مرعوب ساختن مردم و جلوگیری از آمدن آنها به خیابان‌ها انجام شد. در گام بعدی هم که پس از تسلیم ستاد ارتش، واحدهای نظامی به خانه مصدق حمله ور شدند و با گلوله‌های تانک، نخست وزیری را آماج خود قرار دادند، بنابراین مصدق در برابر یک هجوم از قبل برنامه‌ریزی و سازماندهی شده قرار داشت. هماهنگی بین نیروهای نظامی و او باش، ترکیب قدرتمندی را به وجود آورده بود که از بسیج مردم جلوگیری می‌کرد.

■ چرا مصدق در صبح ۲۸ مرداد از طریق رادیو مردم را مطلع نکرد؟

□ مرحوم مصدق به ریاحی، رئیس ستاد ارتش، اطمینان داشت و او هم در چند نوبت بر تحت کنترل بودن اوضاع شهر تاکید کرده بود، بنابراین مصدق ضرورتی احساس نمی‌کرد که مردم را به خیابان‌ها بکشد. برخلاف

مصدق طی آن مذاکرات قصد سازش با انگلیسی ها را داشته و تنها به دلیل مقاومت عناصری چون دکتر بقایی، این سازش به نتیجه نرسیده است. با توجه به اینکه از آغاز، تبلیغ و شایعه پراکنی شده بود که مصدق قصد سازش با انگلیسی ها را دارد، طراحان این نقشه در نظر داشتند اگر مذاکرات هم به نتیجه نرسید، خود را عامل به ثمر نرسیدن این گفتگوها نشان دهند. همان روز، دکتر بقایی در روزنامه شاهد مقاله ای می نویسد و به مصدق هشدار می دهد که مبادا در مذاکرات، فریب انگلیسی ها را بخورد. در ذیل همان مقاله

هم به کنایه این مطلب را اضافه کرده بود که ارسطو گفت که افلاطون را دوست دارم، لکن حقیقت را بیش از او دوست دارم. دکتر بقایی با این تعبیر خواست خودش را حافظ اصول نشان دهد. بعدها آشکار شد که همزمان با مذاکرات دکتر مصدق و انگلیسی ها، دکتر بقایی فعالیت های پنهانی خود را علیه مصدق تشدید کرده بود. او با بازی پیچیده ای از طراحی کرده بود: از یک طرف برای پیشبرد فعالیت تشکیلاتی خود با مرحوم نخشب وارد مذاکره شد و از طرف دیگر با خلیل ملکی، موضوع تشکیل حزب را مطرح کرد، در حالی که این دو نفر اندیشه های کاملاً متضادی داشتند - دکتر بقایی چون تصویری کرد، که مصدق می خواهد حزب تشکیل دهد، پیش دستی کرد و حزب زحمتکشان را تاسیس نمود تا هواداران نهضت ملی را تحت کنترل خود در بیاورد. نزدیک شدن او به نخشب و ملکی هم نه از روی اعتقاد، بلکه به دلیل سود جستن از موقعیت آنان در جذب جوانان و دانشجویان بود - البته او بیشتر راغب بود که خلیل ملکی را در این بازی درگیر کند، چرا که قدرت

سازماندهی او را بیشتر از نخشب می دانست. نخشب بعد از آنکه از بقایی جدا شد، به حزب ایران رفت. البته آنجا هم بیش از یک سال دوام نیاورد و از آنها جدا شد.

تصور بقایی و جریان پشت پرده آن بود که در شرایط جدید و بعد از درگیری ایران و انگلیس، روند قضایا و سقوط مصدق، از طریق سیاسی امکان پذیر خواهد بود، به همین جهت تشکیل حزب را ابزاری برای کنترل اوضاع می دیدند. به همین سبب بود که سید ضیاءالدین طباطبایی، حزب اراده ملی را تجدید بنا کرد که عمر کوتاهی داشت. تولد دوباره این حزب با سخنرانی سید ضیاءالدین در مکانی در خیابان شاه سابق (جمهوری اسلامی فعلی) همراه بود، اما این جریان تداوم نیافت و فعالیت علنی متوقف شد، زیرا متوجه شدند که نمی توانند از راه سیاسی مصدق را کنار بزنند. حضور سید ضیاءالدین، در روند مخالفت های حزب توده با مصدق، در قالب مبارزه سیاسی و مردمی، مانع ایجاد می کرد.

انگلیسی ها راه حل مبارزه با مصدق را کودتا می دانستند و ظاهراً از همان زمان هم زاهدی را برای انجام کودتا نامزد می کنند. نوع نگاه بقایی هم به فعالیت تشکیلاتی عوض شد، او به جای آنکه تشکیلات را به عنوان اهرمی در جهت جذب و سازمان دادن نیروها گیرد از آن برای نظارت کردن بر مردم استفاده کرد و چون دید نمی تواند جوانان و مردم را کنترل کند، اقداماتی انجام داد تا حزبش متلاشی شود. در حقیقت بقایی بود که از حزب، انشعاب کرد. باید توجه کرد که در آن زمان، نیروهای مرتجع داخلی متحد شده بودند. آنها خیلی بیش از انگلیس ها

از مصدق وحشت داشتند و بر سقوط او با فشاری می کردند، زیرا مصدق مخالف فروش نفت به غرب و همکاری با اروپا و آمریکا نبود. او شرکت نفت انگلیس را عامل حمایت کننده ارتجاع، دیکتاتوری و فساد می دید و در حقیقت این جنبه از رفتار شرکت نفت بود که میلیون رابه ضدیت با آن کشاند. البته مصدق اعتقاد داشت که در همکاری متقابل باید همکاری حقوق اقتصادی ایران هم تامین شود. برای مثال، مصدق در آغاز پالایشگاه ها را هم ملی کرد، ولی بعد با مشاوره ای که برخی کارشناسان به او دادند، از این تصمیم منصرف شد. زیرا در آن روزگار، پالایشگاه آبادان بسیار عقب افتاده بود و نیازهای فنی صنعت نفت هم در آن موقع ایجاب می کرد که این پالایشگاه سامانه جدیدی پیدا کند. بنابراین مصدق در مذاکراتش در آمریکا درباره پالایشگاه، ادعایی را مطرح نکرد و تنها ملی شدن منابع و چاه های نفت را عنوان کرد و گفت ما نسبت به پالایشگاه ادعایی نداریم و پالایشگاه متعلق به انگلیسی هاست و نمی خواست از این بابت

هم غرامتی بدهد. شاهد این مدعا آنکه چند سال بعد این پالایشگاه را تخریب کردند و سیستم جدیدی جایگزین نمودند.

■ جهت گیری فعالیت دکتر بقایی در جریان انتخابات مجلس هفدهم چگونه بود؟

□ در انتخابات مجلس هفدهم، هیئتی مرکب از دکتر بقایی، ملکی و افراد دیگری از حزب ایران تشکیل شد که برای تعیین نامزدها در حوزه های گوناگون انتخابی تصمیم بگیرند. البته افراد حزب ایران، فقط نسبت به کاندیداهای چند حوزه حساسیت داشتند و در سایر حوزه ها تعیین کاندیدها منوط به نظر دکتر بقایی شد. بقایی به دنبال انتخاب شدن کسانی بود که بتوانند در مجلس علیه مصدق فعالیت کنند و همان طور که در تاریخ هم می بینیم، اکثریت مجلس هفدهم در مقابل دکتر مصدق ایستادند. یعنی ثمره کار بقایی در هیئت تعیین نامزدها، همان ترکیبی است که مابعداً در مجلس هفدهم شاهد بودیم. البته دکتر بقایی نمی توانست افراد

دکتر مصدق حتی بعد از اینکه رادیو به دست کودتاچیان افتاد و سر تیپ ریاحی بدون دلیل از ستاد ارتش گریخت و آنجا را به کودتاچیان تحویل داد، در خانه خود به مقاومت ادامه داد. تنها پس از آنکه نیروهای نظامی محافظ خانه اش پس از یک جنگ و دفاع سنگین درهم شکستند و گلوله های تانک ها تمام شد، خود را تسلیم کرد.

سرشناسی چون سنجایی وشایگان را در فهرست خود قرار ندهد، اما ترکیب نهایی مجلس به گونه ای شد که هواداران مصدق ونهضت ملی در اقلیت قرار گیرند. حتی در یکی از شهرها - فکرمی کنم سمنان بود - که توانایی حذف کاندیدای هوادار نهضت ملی را نداشتند، در عمل از نامزد دیگری حمایت کردند که شکواییه نماینده معرفی شده از طرف نهضت ملی به روزنامه شاهد، گواه این مدعاست. او می نویسد: «کاندید جبهه ملی من بودم، اما کسانی در تهران - برخلاف موضع رسمی خود - از کاندید دیگری حمایت کردند.»

در بعضی شهرها هم با دخالت های وزیر کشور، فرمانداران وفرمانده نظامی به کلی صندوق ها را عوض کردند وچهره های وابسته به ارتجاع مانند میراشرافی راز صندوق در آوردند و آقایان بقیای وملکی در این مورد سروصدایی راه نینداختند ومصدق ناچار انتخابات را متوقف کرد.

■ باتوجه به اینکه انگلیسی ها علیه مرحوم مصدق وارد فاز نظامی شده بودند، تلاش در جهت تغییر بافت مجلس هفدهم به چه منظور بود؟

□ بافت مجلس هفدهم در جهت خلع مصدق از نخست وزیری بود. آنها با استیضاح ویا هر نوع رای عدم اعتماد می توانستند مصدق راز حکومت ساقط کنند. به این ترتیب، مصدق به شکل قانونی به وسیله مجلسی که در دوران خود او انتخاب شده بود ساقط می شد. این سناریو همان هدف کودتای ۲۸ مرداد را دنبال می کرد، باین تفاوت که توجیه قانونی هم داشت. دکتر مصدق که دست آنها را خوانده بود، ماهرانه تلاش می کرد که این

فرصت را به مجلس ندهد. در ۳۰ تیر، ظاهراً طرح کودتا به این صورت بود که با ساقط کردن حکومت به دست مجلس منتخب مردم، قوام السلطنه روی کار بیاید وبعد از آن هم عنصری نظامی مانند زاهدی وارد معرکه شود وبا کنار زدن قوام، اوضاع را تحت کنترل در آورد. سپس کسانی همچون بقیای وملکی و... - که بعد در ۲۸ مرداد با او همکاری کردند - دور او را بگیرند و بگویند زاهدی، سمبل جبهه ملی مثبت است سوابق زاهدی می توانست چنین گفتاری را در حق او قابل پذیرش کند.

اما مصدق استعفا کرد و به دنبال آن قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به وقوع پیوست. در حقیقت، مصدق بایش دستی کرد در استعفا، مجلس هفدهم و ارتجاع داخلی را در طرح کودتای قانونی ناکام گذاشت.

مصدق نمی خواست مجلس طرف مقابل او قلمداد شود، بلکه در پی آن بود که شاه را مستقیم درگیر کند. می گویند تیمسار زاهدی شب ۳۰ تیر، در اتاق سرلشگر گرزن رئیس ستاد ارتش، منتظر موافقت شاه با انجام کودتا

بود. در ظاهر، تردید در اجرای کودتا، دودلیل دیگر هم داشته است: یکی آن که در سال ۱۳۳۱ هنوز رای دیوان داوری لاهه صادر نشده بود و آمریکایی ها هنوز به این قاطعیت نرسیده بودند که مصدق را ساقط کنند؛ دوم آنکه شاه می ترسید که مبادا عنصری مانند زاهدی با عنوان نجات دهنده وبا چهره جبهه ملی مثبت وارد گود شود و در نهایت خود او را هم کنار بزند بنا بر این استعفای ناگهانی مصدق در سال ۳۱ شرایط را به گونه ای تغییر داد که نقشه های قبلی نمی توانستند با همان جزئیات اجرا شوند. نفوذ سازمان

افسران طرفدار جبهه ملی و افسران توده ای در ارتش نیز شاه و جریان کودتای رادر اجرای برنامه خود مرهون می کرد. در حقیقت، در آن مقطع سال ۱۳۳۱، هنوز برنامه ای برای مهار نظامیان هوادار نهضت ملی وهمچنین افسران توده ای تدوین نشده بود و این مسئله می توانست کودتا را به شکست بکشاند، ولی در جریان کودتای ۲۸ مرداد، این پیش بینی ها انجام شده بود. در همان مقطع هم می بینیم که افسران طرفدار مصدق، چندمین مرکز نظامی را اشغال کردند که در مجموع، از مقاومت جدی آنها در برابر کودتا حکایت می کند. یک از نظامیانی که بعد معلوم شد از افسران سازمان حزب توده است، درظهر ۳۰ تیر در میدان مخبرالدوله، تسلیم مردم شد.

به این ترتیب، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با بهره گیری از تجربه ۳۰ تیر ونهم اسفند، برنامه ریزی شد. مطالعه این یک سال - از استعفای مصدق و قیام ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد - نشانگر کوشش ارتجاع در جهت برداشتن موانع اجرای کودتا است.

■ خط مشی کودتاچیان در مقطع

کودتای ۲۸ مرداد چیست؟ در مقابل، ارتش چه واکنشی از خود نشان می دهد؟

□ گروه کودتا پیش از اقدام نهایی خود در مرداد ۳۲ راه های مختلفی را برای مهار طرفداران جبهه ملی در ارتش، درپیش گرفته بود. شاید قتل افشارطوس، رئیس شهربانی مصدق در دوم اردیبهشت سال ۳۲، این هراس رادر افسرانی چون تیمسار ریاحی به وجود آورده بود که در صورت مقاومت به سر نوشت او دچار شوند. این ترس، ریاحی را وادار کرده بود که موضع انفعالی به خود بگیرد و در برابر کودتاچیان واکنشی از خود نشان ندهد و حتی قبل از کودتا دست به یک نوع معامله پنهان با ارتجاع کودتاچی بزند.

ابوالحسن ابتهاج در خاطراتش به انتقاداتی از قول ریاحی نسبت به مصدق اشاره دارد و اینکه ریاحی درپارسی طی ملاقاتی با او، مصدق را نه یک سیاستمدار بلکه یک بندباز خوانده است. ابتهاج می گوید از او پرسیدم این نکته رادر خاطراتم بنویسم یاخیر که ریاحی پاسخ می دهد بنویس.

از روز ۲۵ مرداد توده ای ها زیر عنوان حرکت مردمی به شدت شهر را متشنج و مقدمات کودتا را فراهم می کردند. آن ها مجسمه ها را پائین کشیده و بعضی مکان ها را اشغال انقلابی کرده بودند. ارتش و نیروهای انتظامی نیز شرط تسلط بر اوضاع را خارج کردن مردم از خیابان ها - که گروه های متشکل توده ای در میان شان بودند - اعلام کردند.



هم کجاملت است جماعتی مجلسی است
(میدان بهارستان)

از تمایل افسران وظیفه به حکومت ملی با خبر بود. به این ترتیب، که نیروهای ضد کودتا از صحنه خارج شدند.

ریاحی، چند ماه قبل از کودتا، سرتیپ سیاسی را - که افسری طرفدار شاه بود - به فرماندهی رکن دوم (حفاظت و اطلاعات) منسوب کرد. بعد از کودتا، تیمسار سیاسی در دادگاه مصدق حاضر شد و علیه او شهادت داد و اذعان کرد که در کودتا نقش داشته است؛ گفت من فرمانده آن دسته از نیروهای زرهی بودم که به خانه مصدق حمله کردند.

نکته دیگر آنکه ریاحی دانشجویان دانشکده افسری را در حدود ساعت ۱۱ صبح ۲۸ مرداد مرخص کرد که به خانه های خود بروند. این کار از دو جهت به سود کودتایان بود: یکی اینکه دانشجویان طرفدار شاه که پیش از این هماهنگ شده بودند، بتوانند به آسانی به جمعیت کودتای بیبوندند و دیگر اینکه طرفداران مصدق که فاقد برنامه قبلی بودند، عاطل و باطل شوند و در مراکز نظامی تجمع نکنند. از طرف دیگر، ریاحی افسران و نیروهای کودتایان را بعد از شکست حرکت در ۲۵ مرداد، به بهانه بازداشت در باغ شاه، تحت فرماندهی سرلشکر دادستان (پسر خاله شاه) قرارداد. او نیز این نیروها را در ۲۸ مرداد دوباره به صحنه فرستاد و پس از پیروزی کودتا و به قدرت رسیدن زاهدی، به سمت سرلشکر دادستان نخستین فرماندار نظامی تهران منصوب شد.

■ **قتل سرتیپ افشار طوس در دوم اردیبهشت سال ۳۲، چه ارتباطی با کودتای ۲۸ مرداد دارد؟ بنابه چه ضرورتی او را از سررا برداشتند؟**

□ سرتیپ افشار طوس، یک افسر کارآزموده جنگی بود که توانایی خوبی در سازماندهی نیروهای نظامی داشت. پیش از این قضایا هم او در موارد مختلف از جمله در مبارزه چریکی با غلام یحیی و حزب دموکرات آذربایجان،

خاطراتی که در مورد ریاحی از زبان افراد گوناگون شنیده شده است نشانگر بی تفاوتی او در روز کودتاست، گویا اصلاً حادثه ای در شرف وقوع نبوده است. او نه تنها خود برنامه ای برای دفاع از مصدق و حکومت ملی نداشت بلکه از دستورات مصدق سرپیچی می کرد. نقل شده است که روز ۲۸ مرداد، مصدق به ریاحی تلفن می زد و معترض می شود که چرا در منطقه نخست وزیری، نیروی نظامی کافی وجود ندارد که احیاناً در صورت ضرورت بتواند دفاع کند؟ ریاحی می گوید من دستور داده بودم که نیرو آنجا بیاید، چرا نیامده است؟ خلاصه پاسخ درست و حسابی نداده بوده است. در نهایت هم - بر پایه آنچه در دادگاه و محاکمه مصدق فاش شد - معاون خود را به عسرت آباد می فرستد که واحدی را برای کمک به مدافعان خانه مصدق اعزام دارد، اما او واحدها را در اختیار کودتایان قرار می دهد.

ریاحی در روز ۲۷ مرداد روسای ارتش را به باشگاه افسران دعوت می کند و طی نطقی به شدت آنها را به باد انتقاد می گیرد، به گونه ای که در آنها احساس کدورت بوجود می آورد. بعد از ظهر هم برای افسران ارتش نشستی می گذارد که البته در آن حضور پیدا نمی کند، به این بهانه که شنیده ام برخی می خواهند در آن جلسه علیه من حرف بزنند. در نتیجه عدم حضور او، افسران طرفدار کودتا در آن جلسه گرداننده شده، یارگیری می کنند. محصول این نحوه برخورد، این بود که نیروهای نظامی به جای آنکه برای مقابله با کودتایان هشیار و دلگرم شوند، سرخورده شده و خود را از درگیری ها کنار بکشند. در مقابل، افسران حامی شاه، در جلسه بعد از ظهر باشگاه افسران، طی برنامه قبلی بانطق های غرابه شاه اعلام وفاداری می کنند و افسران حامی حکومت ملی، غافلگیر شده در موضع سکوت قرار می گیرند. از جمله اشتباهات ستاد ارتش در آن مقطع، مرخص کردن همه افسران وظیفه، پیش از ۲۵ مرداد بود. رکن دوم که مرکز جاسوسی به شمار می آمد،

کارایی نظامی خود را نشان داده بود. البته در آن موقع که پیشه‌وری حکومت داشت، ایشان فرماندار نظامی راه‌های همدان بود که در راس یک گروه کماندویی با تجزیه‌طلبان وابسته به روسیه درگیر شده بود. پس از پایان غائله، افشار طوس در همان مقطع به غارت مردم به دست نظامیان، اعتراض می‌کند که شاه از این موضع‌گیری ناراحت می‌شود و می‌گوید تو در این مسایل دخالت نکن.

افراد او بیشتر از فراریان آذربایجان و بخصوص اردبیل بودند زیرا حجت الاسلام میر خاص در اردبیل فرمان جهاد علیه پیشه‌وری داده بود.

اعتراض می‌کردند که شاه از این موضع‌گیری ناراحت می‌شود و می‌گوید تو در این مسایل دخالت نکن.

افشار طوس هم در پاسخ می‌گوید ما برای مردم جنگیده ایم و نه آن که علیه آنها وارد عمل شویم. بعد از آن قضیه، شاه افشار طوس را در آنزوا قرار داد و او را به دانشگاه جنگ فرستاد.

بنابراین، سابقه افشار طوس گواه بر آن بود که او توانایی ایستادگی در برابر کودتاچیان را دارد و به همین دلیل هم آنها افشار طوس را از سر راه خود برداشتند. ناگفته نماند که در عقیم ماندن توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ نیز سرتیپ افشار طوس نقش فعالی داشت و به همین دلیل سوابق کاری بود که کودتاچیان نقش او را تعیین کننده می‌دیدند. آن طور که سرهنگ نجاتی در خاطراتش می‌گوید سرتیپ افشار طوس، رئیس افسران ناسیونالیست طرفدار مصدق بود. اما افشار طوس از ماهیت واقعی دکتر بقایی اطلاع نداشت و به همین دلیل جذب او شد. دکتر بقایی به او می‌گوید این رابطه باید محرمانه باشد و برای او رابطی به اسم حسین خطیبی می‌گذارد. حسین خطیبی که از دوستان صمیمی و عوامل مهم دکتر بقایی بود با کلیه مقامات کشور در ارتباط بود و از کلیه دستگاه‌های نظامی و انتظامی اطلاعات کافی داشت، تا آن جا که از جزئیات جریان‌ات نقل و انتقال ارتش و شهربانی مطلع بود. حسین خطیبی ملاقات‌های زیادی با افشار طوس ترتیب می‌دهد که حتی برخی از این ملاقات‌ها در منزل مادر سرتیپ افشار طوس انجام می‌شود. ویکی از مدارکی که بعداً به دستگیری خطیبی منجر شد، شهادت مادر افشار طوس بود که گفته بود خطیبی همیشه به منزل ما رفت و آمد می‌کرد و از در پشتی هم می‌آمد که به این خاطر من به او مشکوک بودم. می‌گویند که حسین خطیبی، افشار طوس را ترغیب کرده بود تا با بقایی برای رفع کدورت‌ها ملاقات کند و او را برای این ملاقات به خانه خود دعوت کرده بود.

■ آیا شواهد دیگری نیز از همکاری تیمسار ریاحی با جریان کودتا در دست است؟

□ بله؛ یکی دیگر از فعالیت‌های ریاحی، تجهیز فوق‌العاده گسترده لشکر کرمانشاه بود که اگر کودتا در تهران شکست خورد، زاهدی به کرمانشاه برود و در معیت لشکر کرمانشاه (به فرماندهی سرهنگ دوم بختیار) مانند ژنرال فرانکو از خارج پایتخت عمل کند و حکومت ملی را ساقط نماید. بنابراین ارسال تسلیحات از طریق ریاحی برای لشکر کرمانشاه، پدیده قابل تأملی است. لشکر کرمانشاه به دلیل نزدیکی به مرز عراق می‌توانست در صورت شکست کودتا از پشتیبانی نیروهای خارج

از ایران (انگلیس و آمریکا) برخوردار شود. شاهد دیگر اینکه وقتی ریاحی خبر اشغال رادیو را می‌شنود، بدون آنکه دستوری صادر کند، از ستاد ارتش بیرون می‌رود! یعنی رئیس ستاد ارتش به همین راحتی تسلیم می‌شود؟! در این جامن به پرسش نخست شما بازمی‌گردم که چرا مصدق در روز ۲۸ مرداد نتوانست به صورت فعال با کودتاچیان برخورد کند. با ارزیابی

دکتر بقایی در روزنامه شاهد مقاله‌ای می‌نویسد و به مصدق هشدار می‌دهد که مبادا در مذاکرات، فریب انگلیسی‌ها را بخورد. در ذیل همان مقاله هم به کنایه این مطلب را اضافه کرده بود که ارسطو گفت که افلاطون را دوست دارم، لکن حقیقت را بیش از او دوست دارم. دکتر بقایی با این تعبیر خواست خودش را حافظ اصول نشان دهد. بعدها آشکار شد که همزمان با مذاکرات دکتر مصدق و انگلیسی‌ها، دکتر بقایی فعالیت‌های پنهانی خود را علیه مصدق تشدید کرده بود. او بازی پیچیده‌ای را طراحی کرده بود: از یک طرف برای پیشبرد فعالیت تشکیلاتی خود با مرحوم نخشب وارد مذاکره شد و از طرف دیگر با خلیل ملکی، موضوع تشکیل حزب را مطرح کرد، در حالی که این دو نفر اندیشه‌های کاملاً متضادی داشتند - دکتر بقایی چون تصور می‌کرد، مصدق می‌خواهد حزب تشکیل دهد، پیش دستی کرد و حزب زحمتکشان را تأسیس نمود تا هواداران نهضت ملی را تحت کنترل خود در بیاورد.

مسائل آن روز می‌بینیم که کودتا علیه دکتر مصدق، نه یک مرحله بلکه در چند مرحله دنبال شده است. توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، قتل افشار طوس در اردیبهشت ۳۲ و سایر تحولاتی که قبل از کودتا شکل گرفت نشان می‌دهد که کودتاچیان چگونه مرحله به مرحله حلقه محاصره را تنگتر می‌کرده‌اند، تا آن جا که در روز ۲۸ مرداد دیگر دستورات مصدق

اجرا نمی‌شد، نه اینکه خود او نخواهد کاری انجام بدهد. کودتاجیان قصد داشتند همان نقشه قبلی را اجرا کنند، یعنی با رای عدم اعتماد مجلس، مصدق را ساقط کنند تا سقوط او قانونی باشد. مصدق با انحلال مجلس، از اجرای این سناریوی از قبل طراحی شده جلوگیری کرد.

در انتخابات مجلس هفدهم، هیئتی مرکب از دکتر بقایی، ملکی و افراد دیگری از حزب ایران تشکیل شده که برای تعیین نامزدها در حوزه‌های گوناگون انتخابی تصمیم بگیرند. البته افراد حزب ایران، فقط نسبت به کاندیداهای چند حوزه حساسیت داشتند و در سایر حوزه‌ها تعیین کاندیدها منوط به نظر دکتر بقایی شد. بقایی به دنبال انتخاب کسانی بود که بتوانند در مجلس علیه مصدق فعالیت کنند و همان طور که در تاریخ هم می‌بینیم، اکثریت مجلس هفدهم در مقابل دکتر مصدق ایستادند. یعنی ثمره کار بقایی در هیئت تعیین نامزدها، همان ترکیبی است که مابعدا در مجلس هفدهم شاهد بودیم.

قتل افشار طوس در اردیبهشت ۳۲ و سایر تحولاتی که قبل از کودتا شکل گرفت نشان می‌دهد که کودتاجیان چگونه مرحله به مرحله حلقه محاصره را تنگتر می‌کرده‌اند، تا آن جاکه در روز ۲۸ مرداد دیگر دستورات مصدق اجرا نمی‌شد، نه اینکه خود او نخواهد کاری انجام بدهد.

■ مرحوم مصدق با چه توجیهی مجلس را منحل کرد؟ چون ظاهراً این کار با معیارهای دموکراسی مطابقت نداشت. آیا می‌توان گفت که او با بهره‌گیری از قوانین شرایط فوق‌العاده جنگی دست به این کار زد؟ یا اینکه به روال دیگری بگوییم چون منشاء مجلس اراده مردم بود و مردم نیز خواهان مبارزه با انگلیس بودند، بنابراین مصدق می‌

توانست این قانون توطئه را که خدشه در روند مبارزه با انگلیس وارد می‌گردد، از سر راه مردم بردارد.

□ البته بعضی حکومت‌های دموکراتیک هم امکان انحلال مجلس را در قوانین اساسی خود گنجانده‌اند. در انگلستان، فرانسه و حتی استرالیا بارها مجلس منحل و تجدید انتخاب شده است. شاه هم این اختیار را بر اساس مصوبه سال ۱۳۲۸ مجلس موسسان به خود داد که در صورت صلاحدید، خود بتواند مجلس را منحل کند. دکتر مصدق در مجلس شانزدهم تلاش کرده بود که با تصویب لایحه‌ای این ماده قانونی را اصلاح کند و انحلال مجلس را برای خود مجلس و یارفراندم و فرمان شاه بکند که جمال امامی و دارودسته‌اش با خروج از جلسه و از اکثریت انداختن آن، اجازه نداده بودند چنین کاری صورت بگیرد.

اما انگیزه مصدق در انحلال مجلس را با رجوع اوبه رفتارند عمومی می‌توانیم انگیزه‌ای دموکراتیک بدانیم. در واقع مصدق با انحلال مجلس و رجوع به آرای عمومی، مردم را به داوری طلبید. به این ترتیب نمی‌توان عمل او را غیر دموکراتیک تلقی کرد، چرا که در یک منش غیر دموکراتیک اساساً آرای مردم نادیده گرفته می‌شود. مصدق به مردم بها می‌داد و با طرح رفتارند هم بر این اعتقاد خود صحنه گذاشت.

■ چرا مرحوم مصدق پیش از وقوع این رویدادها فردی مانند افشار طوس را رئیس ستاد ارتش قرار نداد و به چه دلیل سرتیپ ریاحی را انتخاب کرد؟

□ سرتیپ ریاحی در آن موقع که مدنظر مصدق قرار گرفت، مشکل یا ضعفی از خود بروز نداده بود که مصدق رابه این نتیجه برساند که او فرد مناسبی برای این سمت نیست. از سوی دیگر، سرتیپ ریاحی آشنایی نزدیکی با مهندس حسینی و زیرک زاده داشت که این سابقه بر اعتماد او حسن ظن دکتر مصدق می‌افزود. پیش از آن نیز سرتیپ ریاحی در اروپا با این دونفر (حسینی و زیرک زاده) سابقه مشترک تحصیلی و همچنین روابط دوستانه داشت.

از سوی دیگر او استاد دانشکده فنی بود و در رشته مهندسی تدریس می‌کرد. حتی کتابهایی هم برای دروس دانشکده فنی تنظیم کرده بود. بنابراین ریاحی علاوه بر آنکه در کسوت نظامیگری، پیشینه سونی نداشت، در زمینه‌های علمی و تخصصی هم دارای امتیازات فنی - نظامی بود. همچنین که هم روابط صمیمانه افرادی چون حسینی و زیرک زاده با او هم مزید بر علت بود. احتمالاً معرفی ریاحی به مصدق هم از طریق حزب ایران صورت گرفته بود، زیرا او با این جماعت روابط نزدیک داشت.

در سال ۱۳۳۵ در جهرم، بر حسب اتفاق، در جمعی با تیمسار وفا (فرماندار نظامی دکتر مصدق) روبه‌رو شدم. در آن زمان من به عنوان تنها مهندس آن منطقه شناخته می‌شدم و به همین جهت در میان مقامات محلی جهرم دارای اعتبار بودم و حضور من هم در آن میهمانی به همین دلیل بود. به هر حال یکی از مقامات نظامی حاضر در آن جمع (فرمانده تیب منطقه جهرم) از تیمسار وفا پرسید چه موضعی در آن قضایا داشتید؟

تیمسار وفا گفت: من در آن قضایا واقعاً بی‌طرف بودم، اما دیدم که بین سنگ آسیاب شاه و مصدق قرار گرفته‌ام و نمی‌خواستم طرف هیچ یک از

آنها را بگیرم. روزی که من به اتاق مصدق رفتم تا از سمت خودم استعفا دهم، ریاحی هم به آن جا آمده بود. از او دلیل حضورش را در آنجا پرسیدم، گفت دکتر مصدق از من خواسته رئیس ستاد ارتش شوم.

تیمسار وفا گفت من در همان جا به ریاحی گفتم مصدق در این انتخاب اشتباه کرده است و شما هم اگر این سمت را بپذیری، دچار اشتباه شده ای، چون روحیه ملایمی داری که در این مسند کارایی ندارد و مصلحت نیست که

این مقام را بپذیری. با مصدق هم که ملاقات کردم، همین نکته را به او تذکر دادم. از اتاق مصدق هم که بیرون آمدم، مجدداً صحبت هایم با دکتر مصدق را برای ریاحی تعریف کردم.

■ به هر حال این که مصدق نسبت به شخصیت ریاحی آگاهی نداشته است، به این سوال که چرا شخصی مانند افشار طوس ریاست ستاد ارتش انتخاب نکرده است، پاسخ قانع کننده ای نمی دهد؟

□ البته این که چرا مصدق افشار طوس را به ریاست شهربانی منصوب کرد و از او در جایگاه رئیس ستاد ارتش سود نجست، به اهمیت دستگاه شهربانی در کنترل اوضاع بحرانی و تشنج شهرها و به ویژه تهران بر می گردد. همان طوری که قبلاً هم اشاره کردم، سر تیب افشار طوس در این سمت نقش بسیار موثری را ایفا کرد که از آن جمله می توان به خنثی کردن توطئه نهم اسفند اشاره کرد. به نظر من تصور مصدق این بود که سر تیب افشار طوس به دلیل سوابق عملیاتی و جنگی خود در کنترل شورش های شهری و توطئه ها، در جایگاه ریاست شهربانی می تواند از تکوین بحران ها جلوگیری کند. تصور او درست به نظر می رسید، زیرا نیروهای مخالف مصدق به اهمیت حضور افشار طوس واقف شدند و او را به قتل رساندند.

یک بار خلیل ملکی هم در جلسه ای از قول دکتر فاطمی گفت که در نهم اسفند، افشار طوس لوپتگری و جوانمردی را به نهایت خود رساند و بی شائبه در کشف توطئه ها مارا یاری داد. این موضوع را خلیل ملکی در یک جمع حزبی که من هم حضور داشتم، بیان کرد.

افشار طوس کمی پیش از کشته شدن اطلاع یافته بود که سر تیب مزینی به همراه جمعی، مشغول طراحی یک توطئه هستند، اما نمی دانست که سوژه این توطئه خود او است و قرار است که او را از سر راه بردارند. حتی افشار طوس طی یک یادداشت دستور پیگیری این موضوع را داده بود که اگر

گزارش جامع تر بود و فرصت بیشتری پیدا می کرد، شاید آن سر نوشت برایش رقم می خورد.

البته در اطراف افشار طوس یک عده نفوذی هم بودند که به او خیانت کردند و بعداً هم در کودتای ۲۸ مرداد و در جریان دستگیری ملیون و نیروهای حزب توده نقش فعالی ایفا کردند.

■ خود حضرت عالی در روز ۲۸ مرداد چه وضعیتی داشتید؟

□ من آن روز می خواستم به دفتر حزب نیروی سوم بروم - البته شب قبل هم در مقر حزب بودم- که در خیابان چند نفر از افراد رهگذر گفتند در مرکز شهر تظاهرات عجیبی علیه مصدق برپا شده است، من پاسخ دادم چیز مهمی نیست و مانند توطئه نهم اسفند خنثی می شود که برخی از آنها گفتند این طور نیست، جریان بسیار گسترده است، من خودم را به مرکز شهر رساندم، در آن جا دیدم که گروه های اوباش خیابان ها را گرفته و دفتر حزب نیروی سوم را هم به اشغال خود در آورده اند. البته این نیروها از شب قبل به تدریج در مناطق مرکزی شهر متمرکز شده بودند. در روز ۲۸ مرداد، هرگاه نیروهای اوباش در تصرف مراکز حزبی طرفدار مصدق و مراکز دولتی با مشکل روبه رو می شدند، نیروهای نظامی به کمک آنها می آمدند.

من بعد از این که با آن شرایط مواجه شدم، به خانه یکی از اقوام که در همان نزدیکی های مرکز شهر بود رفتم و در آن جا بود که صدای کودتاچیان را از رادیوی سراسری شنیدم. وقتی از خانه بیرون آمدم، به دلیل آنکه فاصله زیادی بانخست وزیری نداشته، شاهد گروه هایی بودم که خانه مصدق را غارت کرده بودند. برخی از نیروهای اوباش هم سوار بر ماشین شکار می دادند. در آن هنگام، جمعیت زیادی هم به خیابان ریخته بود، اما

تنها نظاره می کردند و کاری علیه کودتاچیان انجام نمی دادند؛ گویا همه بهت زده بودند که چه اتفاقی روی داده است.

وقتی به طرف شمیران حرکت کردم، در عبور از خیابان ها و همچنین محله خودمان، شاهد بودم که گروه های اوباش در هر محله ای به ضرب و شتم کسانی که به مصدقی معروف بودند مشغول هستند تا مبادا مقاومت های محلی شکل بگیرد. در واقع گستردگی جریان کودتا تمامی ارتباط ها را از هم گسسته بود و کودتاچیان شهر را به کنترل خود در آورده بودند. هدف آن ها مرعوب کردن مردم بود که مبادا به خیابان ها بیایند و مقاومت کنند.

سرتیب ریاحی در آن موقع

که مدنظر مصدق قرار

گرفت، مشکل یاضعفی

از خود بروز نداده بود که

مصدق را به این نتیجه

برساند که او فرد مناسبی

برای این سمت نیست.

از سوی دیگر، سرتیب

ریاحی آشنایی نزدیکی

با مهندس حسینی و زیرک

زاده داشت که این سابقه بر

اعتماد و حسن ظن دکتر

مصدق می افزود.

پیش از آن نیز سرتیب

ریاحی در اروپا با این دونفر

(حسینی و زیرک زاده)

سابقه مشترک تحصیلی

و همچنین روابط دوستانه

داشت.